

راحت باشد من يك كلمه از آنچه که بین ما گذشته بود بشاه عرض نکردم و همان حرف سابق را تکرار کردم که در حضور خودتان گفته بودم و آن جمله این بود که: اشتباه شده است، باضافه این جمله که چون اعلیحضرت پرسید من باشماها چه باید بکنم عرض کردم باید مارا مجازات بفرمائید و شاه دیگر چیزی نگفتند غیر از اینکه دوبار این جمله را تکرار کردند که من گفته بودم: مجازات بفرمائید.

رضاقلی خان از شنیدن این حکایت خیلی خوشحال شد و چون او با روحیه رضا شاه بسیار آشنا بود حدس می زد که این سادگی من و حاضر شدن برای مجازات عصیانیت شاه را خاتمه داده و موضوع آنروز بهمین جا خاتمه یافته است، ظاهراً همینطور هم بود زیرا هرچند بعد از آن واقعه من دیگر بوزارت دارائی نرفتم و بعنوان احتیاج بمرخصی و گذراندن ایام نقاهت از تهران دور شدم و بخوزستان حرکت کردم ولی شنیدم که رضاشاه بعد از آن ماجرا بدون اینکه مجازاتی برای ما معین نماید دستور داده بود بودجه را با حذف آن قلم مربوط بود از شرکت نفت، اصلاح کردند و سپس آنرا بمجلس تقدیم نموده است، نیز اطلاعی ندارم از اینکه مرحوم رضاقلی خان امیرخسروی بعداً که فرصت مناسب بدست آورده و لطف شاه را نسبت بخود مشاهده نموده* و او را سرحال دیده، درباره بیماری شدید من و بی اطلاعی کاملم از تهیه بودجه آنسال و آنچه آتش بعد از خروج از بیمارستان دکتر صالح در وزارت دارائی بین ما (من، رضاقلی خان، گلشائیان و صهبا) گذشت رضاشاه چه گفته، ولی تصور می کنم آن مرحوم در موقع مناسب حقیقت امر را به رضاشاه بیان کرده بوده است زیرا با اینکه من بحال تقریباً تعرض از وزارت دارائی رفتم و بدون اینکه منتظر شوم اجازه غیبت من از تهران بتصویب شاه برسد بقیه زمستان آنسال را در خرمشهر ماندم و پس از آنکه ماه فروردین یازدی بهشت رسید از خوزستان بکاشان رفتم و تمام فصل بهار و قسمتی از تابستان سال ۱۳۲۵ را در بیلاق کاشان* ماندم، رضاشاه هیچوقت عکس العمل مخالفی نسبت بمن نشان نداد...

(تحریر خسرو سعیدی)

محمد حیط طباطبائی

—۳—

اللهیار صالح و بابا افضل مرقی

اسم و رسم شادروان اللهیار صالح از ۱۳۵۹ که بطور ثابت طهران را محل خدمت فرهنگی خود اختیار کردم، برای نگارنده مانند سایر هموطنان او از حسن شهرت و

* رضاشاه نسبت بدامیرخسروی از قرار معلوم محبت و علاقه خاصی داشته و ریشه این علاقه و دوستی هم به پیش از کودتا و زمانی مربوط می شده است که هر دو در قزاقخانه خدمت می کردند.

* مزرعه علی آباد که جزو دهستان کله و از قدیم محل سکونت رؤسای طایفه غفاری آکاشان

بوده است.

شخصیت مفید، برخوردار و شناخته بود.

مرحوم علی محمد عامری از همشاگردان قدیم صالح در کالج امریکائی طهران، از تعریف شخصیت او و همشاگرد دیگرش مرحوم محمد همایون بانی حسینیه ارشاد طهران در موارد مقتضی دریغ نمیورزید ولی تا سال ۱۳۲۲ شمسی هنوز توفیق ملاقات و مذاکره حضوری حاصل نشده بود.

انتشار مقاله «بابا افضل زندانی» در مجله محیط دوره اول (که بیش از سه شماره متوالی از آن را نتوانست به چاپ برساند) نخستین بار این گوشه نامعروف از زندگانی حکیم سخنور و استاد پارسی نویس کاشان را توانست در ضمن تحقیقی دقیق، زیر نلر ارباب اطلاع قرار دهد.

شادروان صالح که از قرار معلوم از دوران اقامت اولیه در کاشان تا آن زمان همواره به شخصیت و آثار بابا افضل در ضمن مآثر و مفاخر دیگر شهر کاشان علاقه میورزید، انتشار این مقاله را وسیله دیداری با نویسنده مقاله قرارداد و قدم رنجه کرد تا در ضمن قدرشناسی از نویسنده وجود بابا افضل را سر حلقه ارتباط و مراده با یکدیگر برگزیند.

مرحوم صالح يك همشهری همدل و بلندنظری به نام عباس آریا داشت که گویا به تشویق صالح مبلغی بیش از ده هزار تومان از وجوه اندوخته دوران خدمت دولتی خود را برای تهیه وسایل چاپ آثار بابا افضل اختصاص داده و ترتیب مصرف آن را به تشخیص صالح محول کرده بود.

این ملاقات که چند جلسه دیگر، در منزل صالح و کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه ملی طهران، از پی داشت بیشتر در اطراف تهیه مقدمات اساسی این اقدام خیر دور میزد. در آغاز امر چنین احساس میشد که این کار با همکاری یکی از مطلعین با آقای صالح باید آغاز گردد. این جانب در ارائه محل وجود چند مجموعه در کتابخانه های عمومی و خصوصی که از جمله دو نسخه بزرگ و کوچک (عهد صفوی) متعلق به خودم بود تا این درجه همکاری و همفکری خود را با آن مرحوم میسر دانستم. هنوز موضوع از مرحله فکری وارد مرحله عملی نشده بود که پاره ای اشتغالات سیاسی و حزبی توقف ناگهانی و دنبالداری را در این راه پیش آورد.

در بهار سال ۱۳۲۵ هنگام توقف در مشهد مقدس توفیقی نصیب شد و نسخه کهنه ای مربوط به اواسط سده هفتم هجری که مشتمل بر قسمت مهمی از رسایل بابا افضل و اشعاری از زین الدین نسوی شاگرد او بود به مساعدت مرحوم زوار کتابفروش مشهدی به این جانب تعلق گرفت که در آن تاریخ قدیمیترین نسخه های معروف ایران به شمار آمد. هنگام بازگشت از مشهد این خبر را مانند مژده ای به اطلاع مرحوم صالح رسانیدم. صالح با ذوق و شوق وافر به دیدار شتافت و نسخه را مشاهده کرد ولی با اظهار تأسف این خبر را داد که آریا پیش از آنکه تکلیف قانونی وجه موقوف بر این کار را معین کند به سکت در گذشت و اکنون باید در اندیشه تهیه محل دیگری برای این کار باشد. بهر صورت علاقه این جانب به جلب رضایت خاطر صالح، این توفیق را شامل حال

خود و کتابخانه‌ام کرد که یکی از دو نسخه قدیمی تاریخدار شناخته شده در ترکیه و ایران، به برکت دوستی و صمیمیت ما با آن مرحوم سهم کتابخانه کوچک خصوصی او گردد.

این تماسها از سال ۱۳۲۶ به بعد دیگر تجدید نشد، زیرا آن مرحوم در جبهه ملی مورد اعتماد دکتر مصدق درباره موضوع نفت و مصدر خدمات مهمی قرار گرفت که آخرین آنها سفارت واشنگتن برای جلب نظر موافقت امریکا بود.

از ۱۳۲۸ دوره ریزی فرهنگی این جانب در کشورهای هند و عراق و سوریه و لبنان پیایی، جای خدمات آموزشی تهران را گرفت. در نتیجه این دو پیش آمد موضوع بابا افضل دیگر سلسله جناب دیدار و گفتاری در میان ما نشد.

خوشبختانه آقای دکتر یحیی مهدوی کاری را که مرحوم عباس آریا توفیق انجام آن را نیافت به دستگیری شادروان مجتبی مینوی صورت عملی بخشید و در این دوره که صالح به کارهای سیاسی و دیپلوماسی مشغول بود مجموعه‌ای از رسایل بابا افضل را از روی نسخه کهنه‌ای که از اسلامبول عکس برداری شده بود انتشار دادند و جای خالی آن در انتشارات جدید کشور به این مجموعه اهدائی دکتر مهدوی پر شد. متأسفانه غیبت از تهران برای نویسنده این سطور امکان تهیه جلد اول مجموعه را هنوز فراهم نیاورده است.

موقعی که دولت مصدق به مساعی مشترک انگلیس و امریکا از میان برداشته شد و مرحوم صالح حاضر به ادامه کار با دولت زاهدی شد و عازم ایران گردید، در راه بازگشت وقتی به دمشق رسید، آخرین سال ریزی فرهنگی در سفارت ایران، سوریه و لبنان را میگذراندم. مرحوم صالح مدتی را در دمشق درنگ کرد و در انتظار روشن شدن بیشتر اوضاع تهران وقت میگذراند.

آن دوره دیدار و گفت و گو و رفت و آمد سابق در دمشق تجدید شد ولی دیگر موضوع مشترک ما در ملاقاتها، بابا افضل نبود. غالباً میکوشیدم که توجه صالح را به موضوعات و مسائلی که در آن شهر میتوانست حواس يك مسافر و ناظر ایرانی را به خود جلب کند، متوجه سازم. روزی که به اتفاق برای دیدن فرهنگستان عرب و کتابخانه مدرسه عادلیه رفته بودیم مرحوم صالح را با شادروان خلیل مردم بیک وزیر خارجه سابق و سفیر اسبق سوریه در بغداد، آشنا کردم که زبان انگلیسی را در انگلستان آموخته بود و نیکو بدان سخن میگفت. او را سرگرم حل مشکلات لغوی و ادبی و شعری دید که بهیچوجه نشانی از سابقه کار و خوی دیپلوماسی و سیاسی به همراه نداشت. وقتی بیرون آمدیم دیدم صالح آرزو میکرد که بتواند بقیه عمر را مانند این دیپلومات سوری خارج از محیط سیاست آرام و خرسند بگذراند. پس از چند روز که صالح در دمشق به حال انتظار گذراند، دکتر جهان‌شاه صالح برادرش که با سمت وزیر بهداری کابینه زاهدی برای شرکت در اجتماعی جهانی به اروپا میرفت، در فرودگاه دمشق برادر را دید و او را به حقایق اوضاع روز آشنا کرد.

این پیش آمد مرحوم مشفق کاظمی سفیر کبیر و سایر کارمندان سفارت مانند

نگارنده را از جدائی او پس از یکی دو روز متأثر ساخت.

چند هفته‌ای که از بازگشت صالح به تهران گذشت پیش از اینکه دستور کتبی بازگشت مرا به تهران صادر کرده باشند جانشین مرا تعیین کردند و به بیروت فرستادند تا دفتر رایزنی فرهنگی را در آنجا برقرار کند. این جانب چند ماه دیگر را در دمشق به تهیه وسایل انتقال خانواده به تهران باقی بودم.

وقتی به طهران بازگشتم در حقیقت از گردونه خدمت مؤثر و فعال فرهنگی در حوزه سازمانهای ادبی و علمی بیرون ماندم تا بازنشسته شدم.

در طول مدتی که از ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۹ طول کشید همواره آن رابطه دوستانه کمافی السابق در میان ما وجود داشت. در این سالهای اخیر مهمانیهای فصلی دوستانه‌ای که از طرف آقای دکتر مهدی آذر برگزار میشد، سالی دوبار این فرصت را به دست میداد که چند ساعتی را باهم بگذرانیم و از نامساعدیهای مزاج و آب و هوا شکایت داشته باشیم.

در برنامه هفتگی مرزهای دانش رادیو ایران که از ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۸ در طول مدت بیست و یکسال متوالی به تصدی این جانب برگزار میشد، این اواخر برای خرسندی خاطر صالح برنامه‌ای درباره شناسائی قبر معروف به «شاه زنگی» یا «پادشاه زنگبار» که در محوطه مقبره بابا افضل مدفون است، تنظیم و اجرا کردم. قضا را نظرم به هدف اصابت کرد و بار دیگر صالح را به یاد بابا افضل و نیاتی افکند که درباره تجلیل او داشت. بعد از ظهر پنجشنبه‌ای که آن برنامه پخش شد، فوراً باتلیفون خشنودی و خوشحالی آمیخته به تقدیر خود را از این سخنرانی به نگارنده ابلاغ نمود که در حقیقت آخرین حلقه ارتباط ما درباره بابا افضل به شمار آمد.

وقتی به اتفاق آن مرحوم در ۱۳۲۱ (یا ۲۲) به کتابخانه مجلس رفته بودیم، همینکه بروی نسخه‌ای از «مرآت قاسان» در تاریخ کاشان واقف گشت فوراً علاقه خود را به تهیه وسایل انتشار آن فی المجلس اظهار داشت. خوشبختانه این نیت خیر او مانند قصد انتشار رسایل بابا افضل به موانع برخورد و همت بلند آقای ایرج افشار به این نیت خیر آن مرحوم صورت عمل بخشید.

این اقدام مشترك صالح و افشار زمینه گسترده‌ای برای کارهای سودمند آقای حسن نراقی فراهم آورد که او هم مانند آن مرحوم دلبسته مفاخر و تأثیر شهر خویش است. این مختصر را با مطلبی که هنگام توقف موقتی صالح در دمشق از او شنیده شد خاتمه میدهم.

در نخستین روز دیدار او در دمشق که با مرحوم مشفق کاظمی به هتل محل اقامت صالح رفته بودیم میگفت:

«دولت زاهدی میخواست که من در مقام سفارت کبرای واشنگتن باقی بمانم ولی منی که نماینده و اجرا کننده نظریات دولت دکتر مصدق در پیش حکومت امریکا بودم چطور ممکن بود نماینده دولتی بمانم که مصدق را نه تنها از کار برکنار کرده بلکه او را دستگیر کرده بزندان فرستاده است!»